

چرا قیام ژینا به سرنگونی رژیم نیانجامید؟

گفته می‌شود که دلیل (یا شاید منظور یکی از دلایل) اینکه قیام «ژینا» به سرانجام نرسید و رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی سرنگون نگردید «غیاب کارگران» در آن بود. صرف نظر از اینکه این گفته صحت نداشته و کسانی که در تماس نزدیک بودند، می‌دانند که بخش‌های بسیار از کارگران صنعتی شرکت نفت و سایر کارخانجات در این قیام شرکت کردند، سؤال ریشه‌ای در اینجا این است که چرا این قیام مانند قیام‌های قبلی، فروکش کرد. به عقیده ما، قبل از پاسخ به این سؤال باید موارد زیر را در نظر گرفت:

- در چه شرایطی توده‌های تحت ستم را به صورت خودجوش بیرون می‌ریزند؟
- نقش جریان‌ات مترقی و انقلابی چپی در این مقطع چگونه می‌تواند باشد؟
- آیا مطالبه سرنگونی رژیم حاکم کافی است یا نه؟

در چه شرایطی توده‌های تحت ستم به صورت خودجوش بیرون می‌ریزند؟

در شرایط امروز ایران، جای شک نیست که 99 درصد و 9 دهم درصد مردم ایران خواهان سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی می‌باشند. به اصطلاح معروف جامعه‌ی ایران آتش زیر خاکستر است و هر لحظه آماده‌ی شعله‌ور شدن می‌باشد. در چنین شرایطی -که از زمان انقلاب 57 و به قدرت رسیدن خمینی و برپایی دولت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی تا کنون ادامه داشته و البته روز به روز شدیدتر هم شده است- در مقطعی این آتش بطور خود به خود شعله‌ور می‌شود. اگر چه حاصل این مقاطع، در دراز-مدت می‌تواند منجر به

عقب نشینی و یا به از پای در آمدن رژیم حاکم گردد، اما در ذات خود تضمین کننده‌ی بهتر شدن وضعیت طبقه‌ی تحت ستم نیست.

به عبارت دیگر، قیام وقتی به مرحله‌ی انقلاب می‌رسد، در حقیقت به مرحله‌ی حاد مبارزه‌ی طبقاتی می‌رسد. در این مرحله توده‌های تحت ستم از رژیم حاکم مطالبه‌ای جز رفتنش را ندارند. یک قیام مثل قیام «ژینا» که در آن شعارهایی مانند «مرگ بر خامنه‌ای»، «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر» داده می‌شود، سرآغاز مبارزه‌ی طبقاتی، اما خودجوش را رقم می‌زند. قیام پاییز سال 1401 در مقایسه با قیام‌های قبلی، همگانی‌تر و طبقاتی‌تر بود. این قیام البته تا اینجا، حاصل جمع همه‌ی قیام‌های قبلی بود. قیام‌های خودجوشی که بدون رهبری انقلابی، بدون برنامه و استراتژی انقلابی بود. اینگونه قیام‌ها نهایتاً البته می‌تواند سبب افتادن رژیم وقت گردد، اما الزاماً سبب رسیدن توده‌های تحت ستم به مطالبات طبقاتی و به حقشان نمی‌گردد، زیرا هدف نهایی یا مشخص نیست یا اعتقادی به داشتن هدف نهایی وجود ندارد.

منظور از «هدف نهایی» این است که در جنبش‌های خودجوش، مفهوم «مبارزات طبقاتی» روشن نیست؛ یعنی اغلب این نکته روشن نیست که وقتی مبارزه سیاسی می‌شود و شعارهایی نظیر شعارهای بالا داده می‌شود، باید همزمان روشن باشد که ریشه‌ی این دشمنی در کجا نهفته است. این ریشه آن چیزی است که ما آن را مبارزه‌ی طبقاتی می‌نامیم. یعنی در شرایط امروز می‌گوییم که حاکمان جمهوری اسلامی و دار و دسته آن‌ها متعلق به طبقه‌ای هستند که با سوءاستفاده از ذخایر کشور، سوءاستفاده از کار کارگران و در مضیقه قرار دادن توده‌های تحت ستم و زحمتکش کشور، به سود خود و انباشت ثروت بیش‌تر مشغولند و برای این منظور از هیچ‌گونه سرکوب، ارعاب، دستگیری، زندانی کردن یا اعدام دریغ ندارند. در نتیجه این طبقه از جامعه دارای منافی است که در تضاد با منافع

اکثریت جامعه قرار دارد. یعنی آنچه به نفع آن هاست به ضرر توده هاست و آنچه به نفع اکثریت مردم جامعه است به ضرر منافع آن هاست. پس قبل از برداشتن این رژیم باید روشن و آگاه باشیم که چه قدرتی را به جای آن بگماریم تا از روی کار آوردن چنین طبقه‌ای جلوگیری کرده و به مطالبات به حق توده‌های تحت ستم برسیم. این کار در حقیقت وظیفه‌ی توده‌هایی که به شکل خودجوش به خیابان‌ها می‌ریزند و جان و مال خود و عزیزانشان را تحت شعاع قرار می‌دهند. این تحلیل در حقیقت حاصل داشتن آگاهی طبقاتی است که وظیفه‌ی نیروهای کمونیست یا سوسیالیستی است که به انقلاب سوسیالیستی و برچیدن کل سیستم سرمایه‌داری اعتقاد حقیقی و راسخ دارند.

نقش جریان‌های مترقی و انقلابی چپی در این مقطع چگونه می‌تواند باشد؟

ماهیت جریان‌های چپی موجود در جامعه، در حقیقت در این مقطع است که ظاهر می‌گردد. این ماهیت دو جنبه‌ی اساسی دارد:

الف. ابعاد پایگاه این جریان‌ها در میان توده‌های تحت ستم از خرده‌بورژوازی فقیر گرفته تا افشار کارگری موجود در جامعه؛

ب. آگاهی به مفهوم و معنای عاقبت مبارزات طبقاتی و هدف از برچیدن نظام سرمایه‌داری و برقراری «دیکتاتور انقلابی پرولتاریا» برای رسیدن به جامعه‌ی سوسیالیستی.

برای این منظور، باید از روند پیشرفت سیستم سرمایه‌داری در سطح جهانی مطلع بود و تاریخ آن را دنبال کرد و بر مرحله‌ی مختلف تاریخی آن آگاه گردید و مقطع کنونی سرمایه‌داری جهانی را دریابید تا بتوان در مبارزات خودجوش توده‌های تحت ستم شرکت مؤثر داشت. به عبارت دیگر، از یک طرف باید نیروهایی مورد اعتماد توده‌ها بود و با کسب این اعتماد، سطح آگاهی توده‌ها را

بالا برد، تا آنان نیز به معنا و مفهوم حقیقی مبارزه‌ی طبقاتی و عواقب آن برسند؛ و از طرف دیگر، خود را سازماندهی کرده و در سراسر کشور هسته‌های انقلاب را پایه گذاشت. (بحث در مورد چگونگی ایجاد این هسته‌ها و امر مبارزه‌ی مخفیانه البته در این کوتاه نمی‌گنجد.)

در نتیجه نیروهای مترقی و انقلابی در کشور، تنها آنانی می‌توانند باشند که می‌تواند قیام خودجوشی را به جلو برده و از پراکندگی و بی‌برنامه‌گی و نداشتن هدف نهایی رها سازند؛ و نه آنانی که دنبال رو یک جنبش خود به خودی می‌شوند و بعد «تقصیر» را هم به گردن کارگران می‌اندازند!

نیروهای مترقی و انقلابی خود باید اعتقاد راسخ به انقلاب سوسیالیستی داشته و در عمل معتقد باشند که پس از برچیدن رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، باید قدرت به دست طبقه‌ی کارگر قرار گیرد. در غیر این صورت، یک حکومت بورژوازی رفته و حکومت بورژوازی دیگری جایگزین آن گشته و در نهایت اگر اوضاع بدتر نشود، بهتر هم نمی‌شود.

از اینرو است که نیروهای مترقی و انقلابی نمی‌توانند با اتکاء به ایدئولوژی‌های ضدانقلابی که سنتاً نام «کمونیستی» را یدک می‌کشند، حرکت کنند، زیرا این ایدئولوژی‌ها در انقلاب 57 امتحان خود را پس دادند و شکست آن‌ها سبب روی کار آمدن خمینی و رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی شد.

متأسفانه برخی از افرادی که خود را خیلی روشنفکر و متعلق به چپ می‌دانند، عملاً تحت تأثیر تبلیغات چپ ضدانقلابی و وابسته به امپریالیزم، روند قیام «ژینا» را با برخوردی سطحی و در واقع بی‌اساس، توجیح می‌کنند و با این کار خود، به توده‌های تحت ستم که مسلط به آگاهی طبقاتی نیستند، ضربه می‌زنند. برای مثال، اگر چه قیام «ژینا» یا قیام‌های پیشین حرکتی خود به خود از درون توده‌های تحت ستم بود، اما با توجه به تعبیر و تفسیرهای چپ ضدانقلابی، نشان داد که جریانات

بسیار کوچک، جوان و نوپا در ایران از هدف این قیام تحلیل مترقی‌تری از نیروهای چپ ضدانقلابی شناخته شده ما داشتند. [1]

از طرف دیگر، خاموش شدن این شعله‌ی فروزان -که تأثیر آن در جامعه تا به امروز باقی است و مردم کماکان در حال مبارزه‌ای فردی ولی تنگ‌نگ با اوباش‌های رژیم هستند- بدون رسیدن به هدف نهایی ثابت کرد که هیچ نیروی چپ سازماندهی شده‌ی با سابقه در میان توده‌های تحت ستم در ایران وجود نداشت تا با سازماندهی، برنامه‌ریزی انقلابی بتواند نه تنها از سرکوب و کشتار عوامل رژیم کاسته و یا جلوگیری کند، بلکه بتواند مبارزات را سراسری و کانالیزه کرده و رژیم را از قدرت ساقط کند.

در واقع، اگر این افراد صاحب نظر و طرفدار کارگر که با تعبیر و تفسیرهای خود، تقصیر «شکست» قیام «ژینا» را به گردن کارگران یا افسار دیگر جامعه می‌اندازند، با خود و جامعه صادق بودند، باید اقرار کنند که دلیل اصلی این عقب‌نشینی، جای خالی نیروهای چپ انقلابی سازماندهی شده با رهبری و برنامه‌ی انقلابی برای انجام انقلاب سوسیالیستی بود، نه کارگران!

این قشر از چپ ضدانقلابی که آغشته به فرهنگ و ذهنیت سیاست‌های بورژوازی چپ ضدانقلابی مثل سوسیال دموکرات‌های درون اتحادیه‌های کارگری یا باقیمانده‌های چپ استالینیستی هستند، با این‌گونه نظریه‌پراکنی دو ضربه به مبارزات توده‌ها می‌زنند:

یکی اینکه از کارگر بُت می‌سازند؛ تو گویی کارگر و کارگر بودن نیرویی است جادویی و آگاهی آن از آسمان بر فرد کارگر نازل می‌گردد! در حالی که کارگر در ذات خود، الزاماً انقلابی نیست. یعنی الزاماً و به طور خود به خود به نقش خود در جامعه‌ی طبقاتی سرمایه‌داری نمی‌رسد. البته هستند آنانی که به آگاهی طبقاتی دست می‌یابند، اما آنان نیروهای مترقی و انقلابی درون طبقه‌ی کارگر هستند. آنان

می‌توانند رهبران طبیعی قشر کارگری خود باشند. اما وقتی چپ ضدانقلابی ما از کارگر حرف می‌زند، درست مانند این است که از خدا و قدرت خدایی ماورالطبیعه و ویژه‌ای حرف می‌زند، نه از یک انسان تحت ستم و تحت نفوذ ایدئولوژی سرمایه داری حاکم! انسانی که برای رهایی خود، باید آگاهی لازم را کسب کرده باشد و منافع خود را گره خورده با منافع هم طبقه ای‌های خود ببیند و شجاعت و شهامت متحد شدن، سازماندهی یافتن و قهر انقلابی را بدست بیاورد.

دیگر اینکه بین توده‌هایی که آماده‌ی مبارزه هستند، اما رهبری ندارند، تفرقه می‌اندازند. یعنی «تقصیر کارگران بود که نتوانستند این قیام را به انقلاب تبدیل کنند».

حال اینکه تقصیر ما نیروهای چپ است که نمی‌توانیم کارگران را به خط اول جبهه مبارزه بکشیم، زیرا ما خود نمی‌دانیم یا منافعمان اجازه نمی‌دهد که بدانیم عامل اصلی شکست این قیام‌ها خود ما هستیم که کارگران و توده‌های تحت ستم را بدون رهبری، سازماندهی و برنامه‌ی انقلابی مشخص به خیابان‌ها تشویق می‌کنیم و آن‌ها را گوشت جلوی گلوله قرار می‌دهیم تا شاید از قِبل این مبارزات نام و جاه و مقامی برای خود بیابیم و با چسبیدن به نام کارگر و کارگران، انگل‌وار سوار مبارزات آن‌ها بشویم. بی‌دلیل نیست که در میان کارگران ایران و توده‌های تحت ستم جایگاهی نداریم.

آیا مطالبه سرنگونی رژیم حاکم کافی است یا نه؟

در دوران قیام پاییز گذشته، از مردم توی خیابان بسیار به گوش می‌رسید که «فقط این رژیم بره، هر چی دیگه جاش بیاد مهم نیست!» یا گفته می‌شد «ما دموکراسی می‌خوایم، مهم نیست کی جاش بیاد، فقط این دیکتاتور‌ها و فاشیست‌ها برن!»

این طرز تفکر از توده هایی که هیچ رهبری انقلابی ندارند، بعید نیست. به عقیده ما همین قدر که می دانند «دموکراسی» می خواهند، به خودی خود امر مهمی است. اما از جوامع تحت ستم تاریخی مثل ایران که قرن هاست رنگ دموکراسی ندیده، نمی توان انتظار داشت که آگاهی سیاسی کامل داشته و مسلط بر اوضاع دوران کنونی خود باشد. البته امروزه با کنترلی که پروپاگاندا ی کشورهای امپریالیستی بدست آورده، از توده های کشورهای صنعتی غربی هم نمی شود این انتظار را داشت. ایدئولوژی حاکم یا فرهنگ غالب سرمایه داری، اذهان توده ها را شستشو داده و اغلب مردم را به روبات هایی تبدیل کرده که دیگر قادر به فکر کردن مستقل و پویا نیستند.

به عبارت دیگر، این وظیفه ی توده ها نیست که خود به خودی بدانند و تحلیل کنند که در سیستم سرمایه داری، تغییر رژیم به قول ضرب المثل معروف مثل عوض کردن پالان خر می ماند، در حقیقت چیزی تغییر نمی کند. اما با توجه به مرحله ی کنونی سیستم سرمایه داری جهانی، این تغییر می تواند برای بدتر شدن باشد. یعنی به جای دموکراسی، دیکتاتوری ای وحشی تر از آنچه امروز هست روی کار بیاید. ممکن است بگویند مگر از این بدتر هم می شود؟! ... آه! بیایید کمی فکر کنیم! افغانستان؟! به نظر شما نمونه بارزی از بدتر شدن نیست؟! آیا وضع مردم افغانستان در زمان جنگ، بهتر از وضعیت فعلی، بعد از آوردن طالبان بدست آمریکا نبود؟ حال ما با زمان پیش از جنگ که افغانستان کشوری مترقی بود، مقایسه نمی کنیم.

لذا باید به این درک رسید که با برداشتن رژیم، اگر خود توده های تحت ستم نتوانند قدرت را بدست بگیرند و با برقراری «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» دست کشورهای امپریالیستی و بورژوازی داخلی را قطع کرده و اداره ی کشور را به دست خود بگیرند، تا بتوانند آن دموکراسی حقیقی ای را که آرزویش را دارند با

دست های خود برقرار نمایند، سرمایه داری جهانی می تواند به راحتی طالبان دیگری را از آستین بیرون بکشد، تا هر روز زن و مرد، پیر و جوان را در کف خیابان سنگسار کرده یا گردن بزند.

باید باور داشت که تنها راه رهایی گرفتن قدرت از دست عوامل بورژوازی داخلی و سرمایه داری جهانی است. دموکراسی تنها در زمانی برای توده های تحت ستم می تواند برقرار گردد که خود، اداره ای امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی جامعه و سرنوشت خود را بدست گیرند؛ نه اینکه منتظر ناجی باشند.

چرا قیام «ژینا» به سرنگونی رژیم نیانجامید؟

حال به چند نکته که به عقیده ما مانع رسیدن این قیام به مرحله انقلاب شد می پردازیم. این نکات بارزترین عوامل سر راه انقلاب سوسیالیستی اند، ولی تنها عامل موجود نیستند. به عقیده ما برداشتن یک رژیم و جایگزین کردن آن با رژیمی دیگر در دو حالت امکان پذیر است:

1. خیزش انقلابی از پایین. و آن زمانی است که توده های تحت ستم دارای تشکیلات منسجم و انقلابی هستند. خیزش با برنامه و با امکانات لازم صورت می گیرد تا هم از آسیب دیدن و از بین رفتن توده های تحت ستم در حد ممکن جلوگیری کند و هم اینکه مبارزات را تا مرحله انجام انقلاب سوسیالیستی پیش ببرد. و رهبری بتواند و بخواهد صادقانه به اهداف پیش از انقلاب خود، وفادار باقی بماند و دولت «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» را که به معنای دادن قدرت به دست طبقه کارگر است، به مرحله اجرا درآورد. اهداف این رهبری به هیچ وجه در هیچ مرحله ای نمی تواند از اهداف انقلابی سوسیالیستی منحرف گردد. در این اهداف انقلابی، همواره منافع جمع توده های تحت ستم بر منافع شخصی اولویت دارد؛ یعنی فرهنگی صد در صد متضاد با فرهنگ سرمایه داری که در آن

منافع فرد بر منافع جمع غالب است و هر کس برای خود و منافع شخصی خود می‌جنگد و در این مسیر از پایمال کردن حقوق آنانی که سر راه او قرار می‌گیرند، دریغی ندارد.

2. اقدام از بالا. این زمانی است که جنبش انقلابی رهبری خود را ندارد یا رهبری قاطعی که مصمم به انجام انقلاب سوسیالیستی باشد، ندارد و در کشور شرایط به مرحله‌ی انقلابی رسیده و رژیم کهن در حال سرنگونی است. لذا در این مرحله عموماً سرمایه داری جهانی که از پیش انتظار چنین روزی را می‌کشیده، دست بکار شده و یک عامل دست نشانده‌ای را به عنوان «انقلابی» وارد صحنه می‌کند که با مطالبات توده‌های تحت ستم همخوانی داشته و یا حتی فراتر هم می‌رود و با این شعارها که در سطح جهانی در بلندگوها پخش می‌شود، این فرد تدریجاً جای خالی رهبری انقلابی توده‌ها را پُر می‌کند، مثل انقلاب 57 و آمدن خمینی. در اواخر سال 56 که پیام آغاز گردید و حتی تا نزدیکی‌های خروج شاه از کشور کسی خمینی را نمی‌شناخت، البته به غیر قشر آخوند و برخی جریان‌های سیاسی که با گذشته خمینی و دلیل اخراجش از ایران آشنا بودند؛ ملت در سطح عمومی او را نمی‌شناخت، به ویژه نسل‌های جوان. اما به ناگهان خمینی تبدیل به چهره‌ای «انقلابی» در سطح جهان شد که مطالبات مردم تحت ستم در بلندگوهای امپریالیستی انعکاس داد.

حال باید دید که چرا در خیزش پاییز گذشته، هیچ عامل دست نشانده‌ای برای گرفتن رهبری این حرکت، ظاهر نگردید؟ برای پاسخ به این سؤال باید ابتدا به شرایط سرمایه داری جهانی در امروز اشاره کنیم و ببینیم برای مثال این شرایط با شرایط زمان انقلاب 57 چه فرقی کرده است.

بعد از شکست سیاست‌های نئولیبرالی سرمایه داری در دوران گلوبالیزاسیون، یعنی از دهه 1980 تا حدود 2008، سرمایه داری جهانی که رقیب قدرتمندی در

سر راه خود نمی بیند، با تمام قدرت به پیاده کردن سیاست های نابودکننده جهانی برای سلطه‌ی مستقیم بر تمام نقاط جهان روی آورده است و برای رسیدن به این هدف قدم به قدم به سوی فاشیزم نو پیش می رود.

«رقیب قدرتمندی در سر راه خود نمی بیند» یعنی چه؟ یعنی در جامعه‌ی طبقاتی سرمایه داری که منافع یک طبقه منوط به ضربه زدن و نابودی منافع طبقه‌ی دیگر است، اگر طبقه‌ی تحت ستم دارای آنچنان سازماندهی و تشکیلاتی نباشد که بتواند جلوی اقدامات طبقه‌ی حاکم را بگیرد، طبقه‌ی حاکم مانند هیولایی وحشی همه جانبه به طبقه‌ی تحت ستم حمله می‌کند تا با عقب راندن این طبقه در سطح جامعه‌ی جهانی بتواند به امیال پلید و تازه خود برسد.

این وضعیت در سطح جهانی، از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (اواخر 1989 و اوائل 1990) به سرعت شکل جهانی به خود گرفت و سرمایه‌داری جهانی که کسی را رقیب خود نمی‌دید و می‌دانست که هیچ نیرویی در هیچ کشوری وجود ندارد که بر سر راه جهانخواهی مدرن او قرار گیرد، با سیاست‌های نئولیبرالی به جنگ در کشورهای مختلف جهان -مثل افغانستان، عراق، سوریه، لیبی و...- دامن زد تا هم با نابودی این کشورها هر گونه امکان رشد مبارزات انقلابی را ریشه کن کند و هم با نابودی این کشورها به منابع زیرزمینی دسترسی مستقیم بیاید. به این منظور ابتدا از کشورهای بلوک شرق شروع کرد، مثل یوگسلاوی و بعد نوبت به کشورهایایی که در بلوک شرق قرار نداشتند، ولی امکان رشد انقلابی کمونیستی در آن‌ها وجود داشت، رسید مثل افغانستان. ایران هم که نقداً بدست جمهوری اسلامی در حال نابود شدن بود.

البته این امر تنها شامل کشورهای خاورمیانه نیست. ما شاهد همین شرایط در کشورهای آمریکای جنوبی هم بوده ایم. کودتا بعد از کودتا در این کشورها بدست ایالات متحده آمریکا، نفس را از توده های تحت ستم این کشورها گرفته و در نتیجه

امروز در مرز جنوبی آمریکا، بین ایالات متحده و مکزیک، کاروان بعد از کاروان خیل انسان های فقیر، گرسنه و درمانده از کشورهای آمریکای جنوبی به طرف ایالات متحده برای نجات جان خود و فرزندانشان در حال حرکت است.

منظور از فاشیسم نو چیست؟ عموماً ما با مفهوم فاشیسم در چارچوب آمدن هیتلر و حکومت نازی ها در آلمان آشنایی داریم. لازم به یادآوری است که روی کار آمدن هیتلر و نازی ها در آلمان با نقشه، حمایت سیاسی و مالی بخشی از سرمایه داران آمریکایی صورت گرفت و پیش از آن، هیچکس هیتلر را نمی شناخت و نازی ای وجود نداشت. درست مثل روی کار آوردن خمینی و جمهوری اسلامی.

به هر حال، این فاشیسم پایگاه ملی و ملی گرایی و نژادپرستی داشت و زمینه را برای ایجاد جنگ جهانی دوم فراهم ساخت که در ذات خود، کمک به انباشت سود سرمایه بیش تر به نفع سرمایه داری جهانی بویژه سرمایه داری ایالات متحده کرد.

امروز اما، فاشیسم نو دیگر شکل ملی و ناسیونالیستی ندارد، اگر چه جریانات فاشیست ناسیونالیست گذشته که دو باره سر بلند کرده اند، در رأس این فاشیسم قرار دارند. مانند جنگ در اوکراین. در اوکراین، در سال 2014 آمریکا علیه رئیس جمهور منتخب اوکراین کودتا کرد و جریانات فاشیست باقیمانده از زمان نازی ها را با تأمین مالی به قدرت رساند و این فاشیست ها در طول 6 سال قبل از جنگ با روسیه، اقدام به حمله و کشتن مردم بخش هایی از اوکراین که ساکنان آن اصالت روسی داشتند، کردند. در ظرف این سال ها، موقعیت را به قدری برای روسیه تنگ کردند که پوتین مجبور به حمله به مراکز تمرکز این فاشیست ها شد. اما در پروپاگاندای غرب، مدیای سرمایه داری جهانی برای مردم اوکراین سینه چاک می دادند و فریاد می زدند که «بیچاره اوکراینی ها که مورد حمله روسیه قرار گرفته اند! آی وای مردم دنیا ببینید که پوتین چه بلایی دارد به سر مردمی می آورد که عین ما هستند!! اوکراینی ها شکل ما هستند! آن ها با مردم افغانستان، عراق،

سوریه فرق دارند، آن ها عین ما هستند!!» و هیچ کس در این مدیا نبود که بگوید فاشیست هایی که آمریکا با پول سر کار گذاشت، نقداً حداقل 15 هزار نفر از همین مردمی که شکل شما هستند را کشتند!!

این است بازی سیاسی سرمایه داری جهانی در سطح جهانی و فاشیسم نو که دیگر نژاد، ملیت و مذهب سرش نمی شود، ابزاری است که برای رسیدن سرمایه داری جهانی به اهدافش دارد به کار می رود. این فاشیسم در حال حاضر، در سطح کشورهای جهان به اشکال مختلف در حال فعالیت است. برای نمونه و مقایسه با اوکراین، هم اکنون در ایالات متحده آمریکا، فاشیست ها در اداره این کشور فعالند و عمدتاً در ارگان هایی مانند کنگره ای آمریکا، سازمان سیا، اف بی آی و پلیس آمریکا مخفیانه فعالیت دارند.

حال باز گردیم بر سر اهمیت و رابطه ی سرمایه داری جهانی و فاشیسم با انقلاب در ایران، در نتیجه باید توجه داشته باشیم که با توجه به روندی که سرمایه داری جهانی در سراسر جهان دارد طی می کند، اگر خیزشی به مرحله ی انقلاب برسد که رهبری اش از بالا بوسیله امپریالیسم آورده شده باشد، دیگر نمی تواند برای توده تحت ستم ایران دموکراسی بیاورد، بلکه این رهبری باید از خمینی و جمهوری اسلامی بدتر و وحشیانه تر باشد. برای مثال اگر در قیام «ژینا» به فرض رضا پهلوی را آمریکا روی کار می آورد که رهبری قیام را به عهده گرفته و انقلاب کند، این رضا پهلوی دیگر نمی توانست مثل پدر باشد، بلکه باید به طالبان یا فاشیست های اوکراین شباهت بیشتر داشته باشد. محمدرضا پهلوی در زمانی با کودتای آمریکا در ایران به قدرت رسید که جامعه جهانی هنوز تحت تأثیر انقلاب شوروی بود. در آن زمان، آمریکا مشغول لانه دادن به فاشیست های فراری از آلمان در کشور خود بود؛ با نام و مشخصات تقلبی! امروز وضعیت سرمایه داری جهانی با زمان محمدرضا پهلوی خیلی فرق کرده؛ امروز دیگر حتی کشوری که به

نام هم «شوروی» باشد، وجود ندارد که به اصطلاح در مقابل سرمایه داری جهانی بایستند. از اینرو است که وقتی می‌گوییم مهم نیست که کی جای این هیولاهای جمهوری اسلامی بیاید و ما فقط دموکراسی می‌خواهیم، باید متوجه باشیم که فاشیسم بین‌المللی با شعار دموکراسی یک هیولا وحشی‌تر را سر ما پیاده خواهد کرد. دموکراسی ای که ما می‌خواهیم را فقط خودمان می‌توانیم پیاده کنیم و آن هم فقط با انقلاب سوسیالیستی و برچیدن سیستم سرمایه داری کشور ممکن است، تا بتوان دموکراسی را برای توده‌های تحت ستم و بدست خودشان برقرار نمود؛ برای دموکراسی حقیقی، سیستمی لازم است که در آن اکثریت جامعه در امور سیاسی کشور دخالت مستقیم دارند و امور کشور را خود کنترل می‌کنند و صرفاً به دست عده‌ای به نام «نماینده» نمی‌سپارند. نمایندگان زیر نظر آن‌ها فعالیت می‌کنند، نه بالای سر آن‌ها.

جالب است توجه داشته باشیم که دلیل اینکه در هیچ یک از این قیام‌ها آمریکا سعی بر برانداختن جمهوری اسلامی نکرده و بدنبال شخصیت‌هایی مانند رضا پهلوی نبوده، این است که می‌بیند و می‌داند که رژیم حاکم بسیار بهتر از گزینه‌های دیگر توانسته مبارزات انقلابی را سرکوب کند و نیازی به تغییر رژیم نیست.

آنچه که در این میان بسیار خطرناک است این است نیروهای خائنی مانند توده‌ای‌ها، اکثریتی‌ها، حزب چپی‌ها، استالینیست‌ها و... توده‌های مردمی که فاقد سازماندهی انقلابی هستند را تشویق به آمدن به خیابان و قیام می‌کنند. این گونه جریانات با هر نام و مشخصه‌ای کارشان خدمت به رژیم و امپریالیسم است و با بیرون کشیدن مردم، سعی در سرکوب آن‌ها و نابود کردن نیروهای پیشرو و انقلابی می‌کنند. این‌ها در عمل ابزار سرکوب توده‌های تحت ستم هستند و از قیال این عملکرد خود، موقعیت و جاه و مقام برای خود کسب می‌کنند.

نیروهای انقلابی حقیقی که خواهان انجام انقلاب سوسیالیستی هستند، هرگز بدون برنامه و آمادگی قبلی سازمانی، توده ها را به خیابان نمی کشند و در آن زمان که آماده قیام می شوند، توده های مردم بیگناه را دست خالی و بدون حمایت سراسری جلوی اوباش های هیولاصفت جمهوری اسلامی نمی اندازند. کافی است به تعداد کشته شدگان، دستگیر شدگان و اعدامی های قیام «ژینا» در میان نوجوانان بنگریم و پیش خود کلاه خود را قاضی کنیم که آیا این درست بود که این نوجوانان شجاع و از جان گذشته را راهی قتلگاه اشان کنیم؟! توده های تحت ستم بطور خودجوش بیرون می ریزند و از جان خود می گذرند، این در زمانی که حلقه به گلو تنگ می شود، امری طبیعی است و ما از اهداف آن ها حمایت می کنیم، ولی هرگز آن ها را در چنین شرایط بی سامان و بدون سازماندهی انقلابی به بیرون آمدن دعوت نمی کنیم، زیرا که این عمل را خیانت محض می شماریم. به قول نین وقتی توان براندازی رژیم را ندارید ولی توده ها را برای قیام و براندازی فرا می خوانید، شما جنایتکار هستید.

برای مطالعه عمیق تر خوانندگان را به مطالب لینک های زیر دعوت می کنیم:

دوران کنونی

<http://www.nashr.de/2/torab/mgalat/doranKununi.pdf>

مجلس مؤسسان

<http://www.nashr.de/2/torab/mgalat/majleseMoasesan.pdf>

استراتژی انقلابی

<http://www.nashr.de/2/torab/mgalat/msalyeEstrajiEnglabi.pdf>

مارکس و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا

<http://www.nashr.de/2/torab/mgalat/marxVeDiktatoriEnglabiPorlartaria.pdf>

جمعی از گرایش سوسیالیسم انقلابی ایران

18 مرداد 1402

9 اوت 2023

[1]- مصمم هستیم تا پس از انقلاب نیز قدرت در دستان صاحبان اصلی آن یعنی توده‌های مردم بماند

بیانیه‌ی تعدادی از مبارزان سنندج

ما جمعی از مبارزان سنندج که در دو ماه اخیر همچون سایر هم‌زمان بلوچ، گیلک، مازنی، ترک، عرب، ترکمن، لر، فارس و تالش به صورت مستمر در خیابان با نیروهای سرکوبگر حکومت اسلامی ایران جنگیده و در این راه شماری از رفقای خود را از دست داده‌ایم.

برخود لازم می‌دانیم موضع خود را در خصوص برخی مسائل به صورت روشن و شفاف بیان کنیم.

هدف ما فراگیر شدن قیام علیه حکومت و به زیر کشیدن آن و دگرگونی کردن ساختارهای بازتولیدکننده‌ی ستم و تبعیض جنسیتی، اقتصادی، اتمیکی و دینی بوده است. ما سوای گرایش‌ها و باورهای سیاسی خود، التزام و تعهد خود را به حقوق انسان به تمامی اعلام می‌داریم و در این راستا معتقدیم برای امکان هرگونه همزیستی میان مردم جغرافیای سیاسی ایران دگرگونی ساختاری در مفاهیمی مانند هویت ملی، زبان و دین رسمی اجتناب‌ناپذیر است و همچنین قداست را نه در دین، خاک یا پرچم بلکه در سعادت جمعی و کرامت انسانی ساکنان این سرزمین می‌دانیم.

ما خواهان عدم تمرکز قدرت در مرکز و پایان مناسبات مرکز-حاشیه و استعمار حاشیه به نفع مرکز و به وجود آوردن ساختاری هستیم که در آن حقوق و آزادی‌های تمام انسان‌ها فارغ از جنسیت و گرایش جنسی، زبان، دین، محل زیست و یا هر تعیین دیگری بدون قید و شرط تضمین و تامین نماید.

ما خواستار برابری حقوقی و عملی زن و مرد و سایر جنسیت‌ها در تمامی شئون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هستیم

ما خواستار نظام سیاسی اقتصادی هستیم که به بهره‌کشی از انسان‌ها و کسب ثروت از خون و عرق فرودستان پایان داده و خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی تمام عرصه‌های

حیات اجتماعی انسان ها را متوقف کند و همچنین آموزش و بهداشت رایگان و دسترسی به مسکن و کار را به عنوان حق بدیهی هر انسانی به رسمیت بشناسد.
در پایان ضمن نفی وابستگی به هرگونه حزب یا جریانات مختلف دست دوستی به تمام گروه های مبارز و آحاد مردم می دهیم و مصمم هستیم تا پس از انقلاب نیز قدرت در دستان صاحبان اصلی آن یعنی توده های مردم بماند.
بدیهی است که ما هیچ گونه پیوند، همدلی، اتحاد یا ائتلافی با فاشیست هایی که خواهان ادامه مناسبات یکصد سال اخیر و صرفا تعویض حاکمان هستند نداریم.

ژن

ژیان

نازادی

[#سندج](#)

[#قیام ژینا](#)

[#قیام زندگی](#)

[#مهسا امینی](#)

[#ژینا امینی](#)